

نسبت دین‌پژوهی و مطالعات اسلام گفت‌وگو با دکتر فاطمه توفیقی

گفت‌وگو کننده: فاطمه مصلح‌زاده

چهارمین شماره از مجموعه گفت‌وگوهای دورنما را می‌بینید. در این شماره با دکتر فاطمه توفیقی گفت‌وگو خواهیم کرد که استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم هستند. موضوع گفت‌وگوی ما درباره دین‌پژوهی، روش‌ها و رویکردها و نسبت آن با مطالعات اسلام خواهد بود.

- خانم دکتر توفیقی سلام. خیلی ممنون که دعوت ما را پذیرفتید. خواهش می‌کنم درباره خودتان و سابقه تحصیلی و پژوهشی‌تان یک مقدار برای ما توضیح دهید تا بعد وارد سؤالات گفت‌وگو شویم.
- سلام. خیلی ممنونم برای دعوت‌تان و خیلی خوشوقتم که با شما و بینندگان‌تان صحبت می‌کنم. همان طور که گفتید، من استادیار دین‌پژوهی در دانشگاه ادیان و مذاهب هستم. قبل از آن دکتری‌ام را در رشته دین و ادبیات در دانشگاه گلاسگو در بریتانیا تمام کردم و از آن زمان مشغول تحقیق و پژوهش هستم، به‌ویژه درباره رویکردها و نظریه‌های نو و به جای نوالته بهتر است بگویم مدرن، در رویکردها و نظریه‌های مدرن در دین‌پژوهی و به طور خاص در تفسیر متون.

- بگذارید بحث‌مان را از اینجا شروع کنیم که دین‌پژوه کیست؟ و اصلاً دین‌پژوهی یعنی چه؟ یعنی روش‌ها و محتوای دین‌پژوهی را، که در واقع تخصص شماست، اگر ممکن است کمی برای ما توضیح دهید.

- بله، خواهش می‌کنم. من اینجا ارجاع می‌دهم به یک سری از این ویدئوهایی که در کافه سرو ضبط شده و برای بینندگان ما قابل استفاده است که در آنجا من مفصلاً در قسمت اول، در مورد تفاوت دین‌پژوهی با الهیات صحبت کردم. اینجا هم به طور خلاصه از آن استفاده می‌کنم. دین‌پژوهی یا اصطلاحاً Religious Studies را به طور خلاصه اگر بخواهیم بگویم ما یک منظر برون‌دینی، یک مطالعه برون‌دینی در مورد ادیان مختلف داریم. یعنی وقتی این مطالعات را انجام می‌دهیم برای ما فرقی نمی‌کند که مسلمان، مسیحی، یهودی یا بی‌دین هستیم. برای ما مهم نیست که کدام یک از این ادیان حقند یا ناحقند، یا ادعایشان صادق یا کاذب است، یا کدام قسمتش خالص و اصیل است، کدام قسمتش تحریفی و زائد. این سؤالات اصلاً در



دین‌پژوهی مطرح نمی‌شود. ما فقط می‌خواهیم بدانیم در یک دین چه می‌گذرد. حال ممکن است کسانی که به خود آن دین تعلق دارند، بخش‌هایی از این رفتارها یا مناسک را درست بدانند یا غلط بدانند، اصیل بدانند یا غیراصیل بدانند. اما اینها در دین‌پژوهی مطرح نمی‌شود. پس کاملاً به اصطلاح غیر جانبدارانه ادیان مختلف مطالعه می‌شوند. در الهیات برعکس است. البته آن چیزی که ما به آن الهیات می‌گوییم خودش یک واژه جدید و مدرن است، چه در زبان فارسی، چه ترکی و چه در زبان‌های دیگر، معادلی است برای واژه Theology در انگلیسی. البته اینکه Theology به چه معنا در آلمان، آمریکا یا بریتانیا به کار می‌رود، این باز متفاوت است و من باز به آن ویدئوهای کافه سرو ارجاع می‌دهم. ولی در هر صورت، آن چیزی که در الهیات مطالعه می‌شود، در کشورهای اسلامی، یا آن چیزی که در مناطق دیگر با عنوان Theology معمولاً مطالعه می‌شود، حال با تسامح اگر ما این لفظ را بخواهیم به کار ببریم و به الهیات ترجمه می‌شود، این است که ما از درون یک دین مطالعه می‌کنیم و برایمان اتفاقاً خیلی مهم است صادق بودن یا کاذب بودن کما اینکه در کلام بوده و در علوم اسلامی، که خود مسلمان‌ها داشته‌اند، بوده و در خود الهیات مسیحی که خود مسیحیان داشته‌اند و دارند هم بوده است. در ادیان مختلف معمولاً کسانی که روحانی هستند یا عالم دینی هستند یا دغدغه سره و ناسره دین خودشان را دارند به اینها می‌پردازند و مهم‌ترین تفاوت‌شان همین است. یعنی برای کسی مهم است که دین چطور باید باشد و بخواهد آن را بر مبنایی که از خدا، پیامبر، متون مقدس یا باورهایش دارد تطبیق دهد که این الهیات یا Theology است. اما آن کسی که می‌خواهد مطالعه کند که چه چیزی هست و فقط از ادیان مختلف یک توصیف‌هایی می‌کند، این را ما در دین‌پژوهی یا Religious Studies بررسی می‌کنیم.

- در واقع شما به وجه اصلی تفاوت دین‌پژوهی و الهیات اشاره کردید که به نظر می‌رسد مسأله صدق و کذب باشد. حالا من دو سؤال دارم. یک سؤال که وصل است به مسأله صدق و کذب، این است که با این چیزی که شما درباره دین‌پژوهی گفتید آیا می‌توانیم بگوییم رویکرد دین‌پژوهی یک رویکرد پلورالیستی است؟ چون که حرف از این بود که راجع به صدق و کذب ادیان حرف نمی‌زند؟

- یکی از پیش‌فرض‌های دین‌پژوهی می‌شود گفت که پلورالیسم است چون موضعی نمی‌گیرد در مورد اینکه یکی از ادیان باید حق باشد و در مورد ادیان دیگر موضع بگیرد. ولی در واقع در دین‌پژوهی، چون که ما اصلاً خیلی به مسأله صدق و کذب نمی‌پردازیم، اصولاً شاید در اینجا سؤال از پلورالیسم قابل طرح نباشد. چون اصلاً برای ما مهم نیست که خود دین صادق است یا کاذب است و همین طور در مورد اینکه چه کسی نجات پیدا می‌کند و چه کسی نجات پیدا نمی‌کند، ما در دین‌پژوهی سؤالی نمی‌پرسیم. اصلاً این سؤال اینجا مطرح نمی‌شود و اصولاً در خیلی از نسخه‌هایی که ما از پلورالیسم فلسفی هم داریم مسأله این است که یک حقی،



یک حقیقتی وجود دارد که حالا به اشکال مختلف خودش را متجلی کرده. باز دوباره این هم در دین پژوهی مطرح نمی‌شود. دین پژوهی کاملاً «این‌زمینی» است و فقط به ساحت‌های «این‌زمینی» می‌پردازد. به خاطر همین، گرچه به یک معنا، شاید مثلاً چون که تعدد ادیان پذیرفته شده، بشود به آن گفت پلورالیستی ولی بیشتر می‌شود گفت نه، اصلاً ربطی ندارد چون اصلاً مسائلی که در بحث تنوع ادیان در فلسفه مطرح می‌شود در دین پژوهی قابل بحث نیست.

- حالا برگردیم به آن یکی سؤال. شما درباره تفاوت دین پژوهی با الهیات صحبت کردید، در واقع انگار که گفتیم دین پژوهی چه چیزی نیست. دین پژوهی الهیات نیست، آن مطالعات تئولوژیک نیست، اما اگر بخواهیم کمی بیشتر راجع به دین پژوهی توضیح بدهیم، باید پرسیم پیش فرض‌های خود این Religious Studies چیست؟ و چطور می‌شود که با وجود اینکه مطالعات تئولوژیک از خیلی قدیم‌تر راجع به ادیان وجود داشته یک‌باره احساس نیاز به وجود می‌آید که حالا بیاییم دین پژوهی کنیم. یعنی در واقع چه پیش فرض‌ها، چه روش‌ها و چه محتوایی در دین پژوهی وجود دارد یا قرار است وجود داشته باشد که مثلاً در مطالعات تئولوژیک نیست؟ راجع به اینکه غیر جانبدارانه است صحبت کردیم، ولی در واقع این غیر جانبدارانه یعنی اینکه چه چیزی نیست، کمی هم راجع به این حرف بزنیم که خودش چیست؟

- دین پژوهی تقریباً از اواخر قرن نوزدهم آغاز شد و شروعش هم به این مربوط می‌شد که یک سری مواجهه از قبل در جریان سفرها و استعمار شروع شده بود. و یکی از چیزهای مهم تبلیغ بود. مبشرهای مسیحی در سفر به سرزمین‌های مختلف با یک سری ادیان مواجه می‌شدند، خب معمولاً هم رویکردشان در گذشته این بود که بگویند: اینها ناحق هستند و مشرکند و اینها نمی‌فهمند و ما باید برویم به اینها نشان بدهیم که چه کار باید بکنند. چون بی‌خبرند، چون خوب توسعه و رشد پیدا نکرده‌اند، به این صورت‌اند اما کم‌کم جریانی شروع شد که نه، شما این‌گونه نگاه نکنید به آن کسانی که ادیان خودشان را دارند. یعنی مثلاً اگر که می‌بینید کسی از هلند می‌رود به ژاپن، یا از انگلستان کسی به هند می‌رود، یا کسانی از انگلستان به استرالیا می‌روند و با اقوام بدوی استرالیایی مواجه می‌شوند، شما فکر نکنید که اینها وحشی هستند، اینها دین‌هایی دارند که شما باید با آن دین‌ها آشنا شوید. بعد مثلاً حالا مسیحیت را با توجه به دین آنها به آنها عرضه کنید. البته یک چالش‌هایی هم به وجود می‌آمد که مثلاً کسی اگر برود در مورد ادیان اینها بخواند، در واقع مسیحیتش ضعیف‌تر می‌شود، باور خودش ضعیف‌تر می‌شود و یک سری از آن دین‌پژوهان آغازین، مثل «کورنلیوس تیل» یا دیگران، محور اصلی حرف‌هایشان این بود که نشان بدهند نه، دین پژوهی باعث نمی‌شود کسی باور خودش ضعیف‌تر شود، یعنی دانستن در مورد ادیان دیگر، ضرری به باور فرد نمی‌زند.



- ایمان مذهبی‌اش را تضعیف نمی‌کند.

- آفرین، خب این بحث همیشه هر جا که دین‌پژوهی رفته و این مطالعه نسبتاً غیر جانبدارانه ادیان مختلف وجود داشته، همیشه این خطر وجود داشته که شما اگر که مثلاً نخواهید فقط حمله کنید یا جدل کنید یا جواب دهید یا نشان دهید که اینها دارند ضعیف فکر می‌کنند، احتمالاً ممکن است یک بلایی سر دین خودتان و باور خودتان بیاید. حدوداً در اواخر قرن نوزدهم، در این فضایی که کم‌کم داشت در آثار فلسفی پیش می‌آمد که خب ما داریم به چه فکر می‌کنیم؟ آدم‌های مختلف چرا این قدر متفاوتند؟ اگر که یک طبیعت انسانی وجود دارد، چرا هر کدام مان یک جوری هستیم؟ خب اینها از پیش‌تر به وجود آمده بود، از قرن هفدهم، هجدهم وجود داشت و افراد مختلف هم پاسخ دادند، مثلاً در آثار «هگل» که به یک معنا جزء دین‌پژوهان آغازین است یا در آثار «هیوم» این را می‌بینیم. هیوم یکی از سوالات مهمش این بود که من به این کار ندارم که دین درست چه چیزی هست یا چه چیزی نیست، بلکه می‌خواهم در مورد این صحبت کنم که چرا آدم‌ها سراغ دین می‌روند؟ و چرا در جاهای مختلف دنیا می‌بینیم که آدم‌ها سراغ دین می‌روند؟ که حالا پاسخ خودش را دارد. کم‌کم این شکل گرفت تا رسید به کسی مثل «مکس مولر» که بعضی‌ها او را اولین دین‌پژوه می‌نامند، که حالا ما این را بپذیریم یا نه، مکس مولر جمله مشهوری دارد که همان‌طور که گفته شده کسی که یک زبان را می‌شناسد هیچ زبانی را نمی‌شناسد، کسی هم که یک دین را می‌شناسد هیچ دینی را نمی‌شناسد. به این شیوه دانشمندان را تشویق کرد که بروند در مورد ادیان مختلف مطالعه کنند.

در همین زمان، چیزی دارد کم‌کم رشد می‌کند که امروز ما آن را به اسم Anthropology یا انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی می‌شناسیم. بسیاری از دین‌پژوهان آغازین مردم‌شناسان آغازین هم بوده‌اند. البته یک فرق مهمی با انسان‌شناسی فعلی داشته‌اند، آن هم اینکه خیلی از آنان خودشان نمی‌رفته‌اند در بین اقوام زندگی کنند، بلکه یک چیزهایی می‌خواندند و نظریه می‌دادند و اصلاً تا حد زیادی دین‌پژوهی با علوم اجتماعی در می‌آمیزد و رشد دین‌پژوهی همراه می‌شود با رشد نظریه‌های علوم اجتماعی. البته ما هم‌زمان، دین‌پژوهان دیگری داریم که به علوم اجتماعی تعلق ندارند. از جمله می‌توان گفت «کارل مارکس» یا «زیگموند فروید»، اینها را ما نمی‌توانیم آن قدر در دسته علوم اجتماعی جای بدهیم درحالی‌که در مورد خاستگاه ایمان صحبت کرده‌اند و همین‌طور افراد دیگری را در طول تاریخ داریم.

بعداً، یعنی بعد از جنگ جهانی دوم، می‌رسیم به افرادی که اصطلاحاً پدیدارشناسان دین نامیده می‌شوند که اینها اصلاً خودشان را در علوم اجتماعی جای نمی‌دادند و پدیدارشناسان دین افرادی بودند که واقعاً باعث بالندگی این رشته شدند. در دهه ۱۹۷۰ به بعد، که این افراد آمدند گفتند ما اصلاً در دین‌پژوهی باید رویکرد و روش خاص دین‌پژوهی را داشته باشیم، چون دین‌پژوهی یک علم منحصر به فرد است. چطور شما وقتی



دارید مثلاً در علوم اجتماعی مطالعه می‌کنید، روش‌های خاص علوم اجتماعی را دارید، دین‌پژوهی هم به عنوان یک علم منحصر به فرد روش خاص خودش را دارد و آن روش چیزی نیست جز پدیدارشناسی دین. اینها باعث شدند که در دانشگاه‌ها هم، دین‌پژوهی به عنوان یک رشته مستقل جدی گرفته شود و بعد هم تا الان، ولو اینکه دین‌پژوهان پدیدارشناسان دین نیستند، خیلی از گسترش و رشدشان را مدیون پدیدارشناسی دین هستند.

در مجموع خواسته‌ای وجود داشت برای اینکه ما بیاییم ادیان مختلف را مطالعه کنیم ولی به صورت علمی. یعنی اینکه این نباید بخشی از ادبیات جدلی ما باشد که برای تقویت ایمان دینی خودمان به کار می‌رود بلکه باید کاملاً علمی باشد. حالا این که این علمی یعنی چه، تا الان حرف‌های مختلفی زده شده ولی قرار بوده که این اتفاق بیفتد. من در پرانتز یک نکته‌ای را هم اضافه کنم که یکی از نام‌های آغازین برای دین‌پژوهی به جای religious studies، تاریخ ادیان یا history of religions بوده و اگر شما متون نسبتاً قدیمی را بخوانید، ممکن است گفته شده باشد فلانی historian of religions است. منظور این نیست که تاریخ‌نگار یا مورخ است، منظور دین‌پژوه است و عنوان این بوده چون کارشان این بوده که سیر تطور ادیان مختلف را می‌گفتند بعد اینها را کنار هم می‌گذاشتند و کمی تاریخی بوده است، گرچه باز اینجا هم باید مراقب باشیم چرا که اینجا هم تاریخی را با تسامح به کار می‌بریم و روش‌ها و رویکردهای تاریخی به معنای دقیق کلمه، شاید استفاده نمی‌شده.

- بین صحبت‌های شما، این سؤال برای من پیش آمد که راجع به این صحبت شد که حرف از مطالعات تطبیقی ادیان بوده و اینکه اگر حداقل دو دین را کنار هم نگذاریم، نمی‌توانیم مفهوم دین را بفهمیم. خوب حالا قطعاً این دیدن ادیان کنار هم‌دیگر، آورده‌های بسیار زیادی ممکن است داشته باشد، اما حالا که حدود پنجاه شصت سال و شاید بیشتر از شروع جدی این مطالعات دین‌پژوهی به شکل مستقل می‌گذرد، آیا می‌توانیم راجع به این حرف بزنیم که دین‌شناسی، مستقل از مطالعه یک دین، معنی دارد یا نه؟ یعنی آیا روش‌ها و ابزارهایش می‌تواند مستقل از محتوایی باشد که دارد مطالعه می‌کند؟

- نه، معمولاً دین‌پژوهان، روی یک یا دو دین، متخصص می‌شدند و تا الان هم همین‌گونه بوده. یعنی اینکه یک دین‌پژوه ممکن است در مورد کل دین نظر داده باشد ولی مشخصاً روی ادیان خاصی تمرکز کرده. حتی ما این را در پدیدارشناسی دین هم داریم. در پدیدارشناسی دین ادیان مختلف را کنار هم می‌گذارند و موارد مشابه در ادیان مختلف را نشان می‌دهند. مثلاً ادیان مختلف قربانی دارند و این قربانی به شکل‌های مختلف خودش را نشان می‌دهد. در ادیان مختلف می‌بینیم که مثلاً افراد به یک مکان مقدس می‌روند و یک سری مناسک انجام می‌دهند. حال این مسأله در اسلام، مسیحیت و یهودیت هریک به گونه‌ای است. ولی با این



وجود، حتی خیلی از پدیدارشناسان دین هم روی یک دین تمرکز می‌کردند و نمونه‌اش «آنه‌ماری‌شیمیل» است که اسلام‌شناس بوده و به پدیدارشناسی دین تعلق داشته و اگر آثارش را بخوانید می‌بینید که درست است که دارد در مورد اسلام صحبت می‌کند ولی مواردی از هند، ژاپن یا مثلاً ادیان پیشامسیحی آلمان می‌آورد و همه اینها را کنار هم می‌گذارد. یا مثلاً «کُربن» هم به پدیدارشناسی دین تعلق داشته ولی او هم اسلام‌پژوه بوده با تأکید بر تصوف و تشیع، تمرکزش بر یک دین خاص بوده. بنابراین بله، معمولاً روی یک دین خاص تمرکز می‌کردند.

- خب آن وقت این سؤال برای من پیش می‌آید که با توجه به توضیحاتی که دادید که در واقع دین‌پژوهی رشته‌ای است که در اروپا شکل گرفته به عنوان یک رشته آکادمیک و در دنیای مسیحی خلق شده به یک معنا. خب حالا راجع به این حرف می‌زنیم که روش‌ها و ابزارهایش به محتوایی که دارد آن را بررسی می‌کند خیلی بستگی دارد. یعنی وقتی آن محتوا را دارد بررسی می‌کند، اصلاً ابزارهای متناسب با آن محتوا را دارد می‌سازد. خب وقتی که مثلاً می‌خواهیم همان دین‌پژوهی را برای اسلام استفاده کنیم، اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا ما می‌توانیم همان روش‌هایی را که دین‌پژوه برای مطالعه مسیحیت به کار می‌گیرد عیناً منتقل کنیم و با همان روش‌ها اسلام را مطالعه بکنیم یا لازم است که ما روش‌ها و ابزارهای جدیدی برای مطالعه دین‌پژوهی در اسلام بسازیم؟

- سؤال خیلی خوبی است. در دهه‌های اخیر هم انتقادهایی به چیزی که اصطلاحاً به آن ایدئولوژی دین‌پژوهی می‌گویند شده است. یعنی درست است که دین‌پژوهی در یک زمان خاص در پاسخ به نیازهای خاص فلسفی و از آن مهم‌تر سیاسی اجتماعی شکل گرفته و درست است که بعداً نیازهای سیاسی اجتماعی و این اقتضائات متفاوت شده اما اینها هیچ وقت از بین نرفته‌اند. یک نمونه‌اش این که در بخش زیادی از دین‌پژوهی، که ما به خصوص بر پدیدارشناسی دین تمرکز می‌کنیم که در دو، سه دههٔ اواخر قرن بیستم خیلی رواج جدی داشت، رابطه با امر قدسی بخش محوری ادیان تلقی می‌شده. ما گفتیم که در دین‌پژوهی این را اصطلاحاً داخل پرانتز می‌گذاریم که امر قدسی وجود دارد یا ندارد؟ یا کیفیتش چگونه است؟ اما هر چیزی یا هر کسی می‌خواهد باشد، یا آیا اصولاً می‌خواهد وجود داشته باشد یا نداشته باشد، فارغ از همه اینها، افراد مختلف در جهان و فرهنگ‌های مختلف نوعی رابطه با آن امر قدسی پیدا می‌کنند و کار دین‌پژوه کشف این رابطه با امر قدسی است. خب این رابطه با امر قدسی از کجا آمده؟ از آن چیزی آمده که در مسیحیت پروتستان، از آن با عنوان تجربه دینی یاد می‌کردند. مثلاً «رودلف اتو» در کتابش با عنوان انگلیسی *The Idea of the Holy* که به فارسی هم با عنوان «مفهوم امر قدسی» ترجمه شده، بحث تجربه دینی را خیلی جدی مطرح می‌کند. در این اثر رودلف اتو به شدت وام‌دار «شلایرماخر» و سایر کسانی است که در مورد تجربه دینی صحبت کرده‌اند و به نوعی گوهر دین را تجربه دینی می‌دانسته‌اند. حرف اتو در این کتاب این بود که این تجربه دینی منحصر



به مسیحیت نیست و ما در ادیان مختلف آن را می‌بینیم و شیوه و شکل اصلاح شده و متفاوتش را در پدیدارشناسی دین می‌بینیم که آنها هم می‌گویند ما در فرهنگ‌های مختلف، تجلی امر قدسی را می‌بینیم. مکان مقدس مکانی است که در آن مکان امر قدسی خودش را به نحوی متجلی کرده؛ زمان مقدس هم همین‌طور است یعنی اینکه ما اگر مثلاً در ایام اربعین پیاده‌روی اربعین به سمت کربلا را داریم به خاطر این است که در کربلا به نحوی امر قدسی متجلی شده و روز اربعین هم زمانی است که این اتفاق افتاده و مرتب برای مؤمنین تکرار می‌شود، این تجلی امر قدسی اتفاق می‌افتد. خب پس این تا حد زیادی یک ایده مسیحی است.

همچنین ما سخن‌گفتن از باور را داریم، یعنی درست است که دین‌پژوهان از همان ابتدا به مناسک خیلی توجه می‌کرده‌اند ولی از نظرشان مناسک نماد یا نتیجه باور بوده؛ یعنی چه؟ یعنی من برای چه نماز می‌خوانم؟ چون به خدا باور دارم نماز می‌خوانم. بعد حرکات نماز چرا به این شکل است؟ به خاطر اینکه اینها نماد یک چیز دیگر هستند، مثلاً نماد خضوع و خشوع هستند. تأکید بر باور هم بسیار پروتستان است، بسیار مسیحی است. در دهه‌های اخیر، به شدت این منظر در دین‌پژوهی انتقاد شده و گفته شده که در عوض می‌شود به این توجه کرد که چطور مناسک حتی باور را ایجاد می‌کنند. یعنی مناسک می‌توانند ایجاد ملکاتی بکنند که خودش منتهی به باور بشود و دقیقاً مخالف آن ایده‌ای است که در دین‌پژوهی تحت تأثیر مسیحیت پروتستان مطرح می‌شده است.

سؤال دیگری که شما مطرح کردید این بود که آیا ما می‌توانیم در مطالعه ادیان دیگر از آن روش‌ها و رویکردهایی که مربوط به مسیحیت است استفاده کنیم؟ همان‌طور که اشاره کردم، با توجه به انتقادی که به ایدئولوژی‌های آغازین دین‌پژوهی شده، خیلی‌ها سعی کرده‌اند که این را تغییر بدهند. مثلاً این که ما برویم در هر دینی ببینیم که در خود آن دین چه چیزهایی مهم‌تر بوده؟ یعنی اینکه مثلاً یک چیزی که خیلی رایج است برای پژوهشگرانی که در فضای ادیان کتابی بوده‌اند، یعنی در اسلام و مسیحیت و یهودیت، این است که هر جا می‌روند دنبال کتاب مقدس می‌گردند. هر جا می‌روند دنبال یک پیغمبری می‌گردند در حالی که در خیلی از ادیان، این وجود نداشته است. خب اینها سعی می‌کنند که مواظب این پیش‌فرض‌هایشان باشند و همین‌طور پیش‌فرض‌هایی که در رابطه با مناسک گفتم. اینکه وقتی در مسیحیت پروتستان گفته می‌شود که مناسک حاصل باور است، لزوماً در ادیان دیگر ممکن است این‌طور نباشد. همان‌طور که ما در بخشی از مسیحیت قرون میانه می‌بینیم که مناسک خودشان به ساخت باور منجر می‌شوند و همین‌طور مثلاً در بخشی از اخلاق اسلامی، گرچه در اخلاق اسلامی و مناسک اسلامی برداشت نمادین هم داریم، ولی خب در ضمن آن برداشت مبتنی بر ساخت باورها هم داریم. بنابراین، متأسفانه آن پیش‌فرض‌ها خیلی تأثیرگذار بوده،



به طوری که کنار گذاشتن شان راحت نیست ولی از آن طرف ما می بینیم که در دهه های اخیر کارهای جالبی دارد می شود که این را تغییر بدهد.

- نمی دانم، شاید برداشت من در این جمله کمی افراطی باشد، ولی می خواهم ببینم که آیا این صحبت شما را درست فهمیده ام یا نه؟ آیا می توانم این طور نتیجه گیری کنم که پیش فرض های دین پژوهی، صرفاً پیش فرض ها، نه لزوماً روش ها و ابزارها، حداقل در دهه های گذشته علیرغم اینکه راجع به این حرف زدیم که قرار است جانبدارانه نباشند، ولی به نوعی انگار از دل خود آن دین در آمده اند، نه اینکه بگوییم پیش فرض ها مبتنی بر کلام یا تئولوژی هستند، اما به هر حال آن پیش فرض ها بر مبنای باورهای آن دین شکل گرفته اند. به نظر شما این جمله، افراطی است یا اینکه درست است؟

- منظورتان این است که ما اسلام پژوهی را بر مبنای پیش فرض های مسیحیت انجام می دهیم؟

- مثلاً همین مثالی که راجع به مسیحیت زدید که مناسک برخاسته از باور هستند، این پیش فرض که علمی نیست. در واقع نتیجه این است که شما یک دین را بررسی می کنید و می بینید در این دینی که دارید بررسی می کنید، مناسک عموماً برخاسته از باورها هستند. بنابراین، این را به عنوان یک پیش فرض تعمیم می دهید که در همه ادیان مناسک برخاسته از باورها هستند. حالا همان طور که توضیح دادید در بعضی ادیان می بینید که اصلاً این طور نیست اما به هر حال، این پیش فرض پیش فرضی است که مثلاً از مطالعه یک دین ساخته شده است و عملاً تحت تاثیر اعتقادات آن دین است. حالا مسأله صدق و کذب آن اصلاً مطرح نیست که مسیحیت پروتستان، واقعا دین الهی هست یا نیست یا هرچه که می گوید درست است یا غلط ولی به هر حال، بر مبنای کلام و باورهای پروتستانتیزم شکل گرفته که مناسک نتیجه باورهاست. آیا می شود چنین چیزی گفت که حداقل پیش فرض ها بر مبنای ساختار الهیاتی آن دین شکل گرفته اند؟

- من حتی از شما جلوتر می روم. ببینید اصلاً این نیست که کسی رفته باشد مثلاً پروتستانتیزم را مطالعه کرده باشد، دیده باشد که در پروتستانتیزم مناسک حاصل باورها هستند بعد این نتیجه گیری را در تمام ادیان کرده باشد. اصلاً گاهی از روز اول بدون اینکه مطالعه ای صورت گرفته باشد مقوله بندی های ذهنی به این صورت بوده که از همان اول نمی پرسیدند که آیا مناسک حاصل باور است یا باور حاصل مناسک است؟ از روز اول می رفتند ببینند که مناسک حاصل کدام باور است و نماد چه چیزی است؟ به جای اینکه بپرسند مناسک اصولاً نماد هستند یا خیر؟ البته خب یک مقدار مسیحیت پروتستان است، یک مقدار تفکر مدرن است که تمایز بین سوژه و ذهن و بدن و این قبیل چیزها هم در آن دخالت دارد و دین پژوهی هم در این



فضای خاص شکل گرفته و خب بعضی‌ها آمده‌اند سؤال را یک مرحله عقب‌تر برده‌اند که آیا اصولاً چنین چیزی وجود داشته که حالا شما دارید دنبال نمونه‌هایش می‌گردید؟

- بسیار عالی. کمی راجع به دین‌پژوهی صحبت کردیم، حالا به موضوع اصلی گفت‌وگویمان بپردازیم که نسبت دین‌پژوهی با اسلام است. اگر ممکن است راجع به این بیشتر حرف بزنیم. البته شما در صحبت‌هایتان اشاره مختصری داشتید ولی اگر ممکن است کمی مفصل‌تر راجع به این که دین‌پژوهی با مطالعات اسلام چه رابطه‌ای دارد و نسبت‌شان با هم چگونه است صحبت بکنیم.

- یکی از نمونه‌های مهمی که ما از دین‌پژوهی داریم، در حوزه اسلام‌شناسی، مطالعات خاورشناسان است. خب البته در مورد اینکه ما چه نگاهی به مطالعات اسلامی در غرب می‌خواهیم داشته باشیم خودش بحث‌های زیادی دارد و می‌دانم که شما هم قبلاً به این مسأله پرداخته‌اید و وارد آن نمی‌شوم، یعنی الان به جزئیاتش نمی‌خواهم توجه کنم که مثلاً در قرن هجدهم، نوزدهم و یا بیستم به چه صورت بوده است. به اینها نمی‌خواهم بپردازم. آنچه می‌خواهم بگویم این است که چون اینها اسلام را از منظر برون‌دینی با اهداف غیر جدلی مطالعه می‌کرده‌اند، این را می‌توانیم ذیل دین‌پژوهی بگنجانیم. یعنی کسی اگر هدفش این بوده که کتابی در مورد اسلام بنویسد، مثل «یوحنا دمشقی» در قرن ۷ و ۸ میلادی، چون هدفش جدلی بوده، ما آن را به هیچ وجه دین‌پژوهانه نمی‌دانیم. اما اگر کسی مثل گایگر در قرن نوزدهم در مورد قرآن کتاب نوشته، چون هدفش این نبوده که بگوید یهودیت بهتر از اسلام است و این قبیل چیزها و فقط دارد قرآن را مطالعه می‌کند، یک سری چیزها در مورد تاثیر یهودیت بر اسلام می‌گوید که ممکن است دقیق باشد یا نباشد، ما گایگر را می‌توانیم دین‌پژوه بدانیم چون در آخر نخواست به این نتیجه برسد که مثلاً حالا که اسلام از یهودیت تاثیر گرفته پس یهودیت بهتر از اسلام است. دقیقاً نقطه مقابل یوحنا دمشقی. ما این را در خیلی از اسلام‌پژوهان قرن بیستم که در فضای غیر اسلامی بودند می‌بینیم که اینها فقط می‌خواستند اسلام را مطالعه کنند. ممکن است در مورد تاثیر هم صحبت کنند، که البته خیلی زیاد هم بوده، اما باز هم این چیزی از ارزش علمی دین‌پژوهانه کارشان کم نمی‌کند؛ یعنی ما باز این را در دین‌پژوهی می‌گنجانیم.

دو مثال را قبلاً گفتم، الان هم تکرارشان می‌کنم، دو مثال شاخص داریم و سومی‌اش را هم فکر می‌کنم الان می‌توانم ذکر کنم: «آنه ماری شیمل»، «هانری کربن» و «توشیهیکو ایزوتسو». این‌ها دین‌پژوهند و روش‌شان هم پدیدارشناسانه بوده که مبتنی بر همدلی است. در پدیدارشناسی دین، ما می‌گوییم که شما پیش‌فرض‌های مربوط به اینکه چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ می‌گوید، چه کسی صادق است و چه کسی کاذب است را کنار بگذارید و آن قدر همدلی کنید با آن دیندار که خوب بفهمید او چه حالی دارد. کسانی مثل شیمل و کربن، چنان همدلی شدیدی با مؤمنان داشته‌اند که وقتی آثارشان را بخوانید، احساس می‌کنید که خودشان



هم مسلمان شده‌اند کما اینکه خیلی‌ها هم گفته‌اند که کربن شاید مسلمان شده باشد و دلیلش هم این همدلی خیلی زیاد دین‌پژوهانه است. این همدلی هیچ‌وقت او را مسلمان نمی‌کند، ولی می‌خواهد سعی کند که حال آن مؤمن را خوب خوب بفهمد تا کارش دقیق باشد. پدیدارشناسان دین بر این تأکید می‌کردند که ما روش‌مان با روش‌های علوم اجتماعی و علوم تجربی متفاوت است. ما باید حال‌مان با حال آن فرد مومن یکی باشد و بفهمیم که مثلاً چه حالی به یک صوفی دست می‌دهد، این فرد شیعه وقتی به حرم می‌رود چه حالی به او دست می‌دهد و خودمان را با او یکی کنیم. اینها به این دسته دین‌پژوهان تعلق دارند ولی خیلی‌ها هستند که روش‌شان این نیست و برخی از آنها از «تأثیر» صحبت می‌کنند. عده‌ای هم از تأثیر صحبت نمی‌کنند و رویکردشان تاریخی است، مثل «ویلفرد مادلونگ» و دیگران که اینها دین‌پژوهند با رویکرد تاریخی.

پس ما تا حالا سه دسته را گفتیم: کسانی که از تأثیر صحبت می‌کنند، پدیدارشناسان دین و کسانی که رویکرد تاریخی فارغ از تأثیر را دارند مثل مادلونگ، ونسبرا و دیگران. کسانی هم هستند که رویکردهای تفسیری دارند، یعنی اینکه سعی می‌کنند متن را بفهمند (حالا اینجا به طور خاص داریم در مورد اسلام‌پژوهی صحبت می‌کنیم)، در مورد قرآن و احادیث صحبت می‌کنند مثل هارالد موتسکی یا آنجلیکا نویورت یا تئودور نولدکه و دیگران. که اینها با خود متن سر و کار دارند نه با تأثیر، شاید مثلاً به بعضی مشابهت‌ها کار داشته باشند، ولی خود ساختار ادبی متن و تفسیر متن برایشان اهمیت دارد؛ این هم رویکرد دیگری که در این مطالعات وجود دارد.

نمونه بعدی که می‌خواهم ذکر کنم نمونه‌های مردم‌شناسی و مطالعات اجتماعی در اسلام است که اینها بیش از اینکه بخواهند به متون یا باورها کار داشته باشند، به خود رفتار مسلمان‌ها کار دارند. خیلی اوقات هم طبعاً به مسلمانان معاصر خودشان کار دارند. می‌روند بین آن جوامع زندگی می‌کنند بعد سعی می‌کنند بفهمند زندگی اینها به چه سبک است و جامعه اسلامی با جامعه دیگر چه فرقی ممکن است داشته باشد و یا این جامعه اسلامی مثلاً جامعه اسلامی ایران با جامعه اسلامی دیگر، مثل جامعه اسلامی پاکستان چه تفاوتی دارد. افراد بسیاری در این حوزه فعالیت می‌کنند مثلاً یک نمونه‌اش «دیوید تورفیل» است که کتابش با عنوان «زیست شیعی» با ترجمه آقای عودی اخیراً در انتشارات آرما منتشر شده است. این هم مطالعات علوم اجتماعی در جهان اسلام، باز هم یک منظرش، دین‌پژوهانه است ولی خوب گفتیم از روش‌های علوم اجتماعی استفاده می‌کنند و روش‌شان هم باز فرقی نمی‌کند که یک جامعه اسلامی را مورد مطالعه قرار دهند یا یک جامعه مسیحی را. چون که دارند از آن روش‌های علوم اجتماعی استفاده می‌کنند. این تقسیم‌بندی اجمالی که من داشتم از رویکردهای مختلف در اسلام‌پژوهی از منظر دین‌پژوهانه انجام می‌شود و نه از منظر الهیاتی.



باید به یک تمایزی هم توجه بدهم: کسانی مثل نواندیشان دینی، که شما در پادکست‌هایتان معرفی می‌کنید و جامعه مخاطب شما هم احتمالاً خیلی با آنها آشنا هستند، ممکن است نهاد رسمی دین این افراد را نپذیرفته باشد، مثلاً عبدالکریم سروش، نصر حامد ابوزید، محمد مجتهد شبستری یا افراد دیگر که نهاد رسمی دین اینها را نپذیرفته است، آیا به معنای این است که اینها دین‌پژوهند؟ و البته علاوه بر اینکه به نهاد روحانیت تعلق ندارند از نظریات جدیدی استفاده می‌کنند که یک بازخوانی در متون دینی، باورهای دینی و فهم دینی داشته باشند. ما اسم اینها را دین‌پژوه نمی‌گذاریم، بیشتر اسم‌شان را «الهدیان» می‌گذاریم چون باز اینها منظرشان درون دینی است. باز اینها دغدغه این را دارند که چه چیزی اصیل است و چه چیزی اصیل نیست، چه چیزی سره است و چه چیزی ناسره است، چه رویکردی به فهم دین درست است یا غلط است، ما بهتر است با دین چه کار کنیم، چطور مسلمان بهتری باشیم. ما این را در دسته دین‌پژوهی جای نمی‌دهیم، کما اینکه مثلاً «هانس کونگ» کاتولیک را، که کلیسای کاتولیک با او به شدت مشکل پیدا کرد، باز در دسته دین‌پژوهی جای نمی‌دهیم و بیشتر در دسته الهیات جای می‌دهیم.

- یعنی بازانندیشی در دین، حتی اگر با کمک گرفتن از نظریه‌های جدید مثلاً زبان‌شناسی یا علوم اجتماعی باشد، مادامی که در درون دین دارد اتفاق می‌افتد، پژوهش در دین محسوب نمی‌شود و بالندگی‌اش در همان دین است به هر حال.

- بله، اسمش را نمی‌گذاریم religious studies. اسمش را بیشتر می‌گذاریم theology. قبلاً در مورد تأثیر الهیات و دین‌پژوهی صحبت کردیم، در مورد این هم صحبت کنیم که خیلی‌ها از آثار دین‌پژوهان استفاده کرده‌اند؛ خیلی از الهی‌دانان چه در مسیحیت، چه در جاهای مختلف. مثلاً اگر آثار علی شریعتی را بخوانید، می‌بینید از خیلی چیزهایی که دین‌پژوهان گفته‌اند استفاده کرده ولی باز این خود شریعتی را دین‌پژوه نمی‌کند، شریعتی هم الهی‌دان محسوب می‌شود. پس حواس‌مان به این تمایز باشد.

- بسیار عالی. حالا من یک نکته کوچک از این پاسخی که شما دادید بگیرم و وصل کنم به سؤال بعدی. مثال‌هایی که از دین‌پژوهان زدید تقریباً همه از مطالعات اسلامی در غرب بودند. اگر ممکن است کمی راجع به دین‌پژوهی در ایران صحبت کنید که الان در دانشگاه‌ها یا در حوزه چه وضعیتی وجود دارد؟ اصلاً وجود دارد یا ندارد؟ و اگر وجود دارد چه فعالیت‌هایی در ایران در زمینه دین‌پژوهی وجود دارد؟

- بله، این هم سؤال خیلی خوبی است. می‌توانم بگویم دین‌پژوهی در ایران تا حد زیادی در دهه ۱۳۵۰ آغاز شد. به خصوص، مرکزش انجمن حکمت و فلسفه در آن زمان بوده که با حضور کسانی مثل «سید حسین نصر»، «توشیهیکو ایزوتسو»، «داریوش شایگان» و دیگران، اینها دغدغه‌هایی داشتند که خیلی به



پدیدارشناسی دین و به طور خاص اسلام‌پژوهی برون‌دینی نزدیک می‌شود. من اینجا مرحوم شایگان را مثال زدم، ایشان بیشتر در مورد ادیان هند، کار می‌کردند. یا مثلاً سید حسین نصر، بیشتر در حوزه مطالعات اسلامی کار کرده و البته گاهی بعضی جاها، همان‌طور که در پاسخ به سؤال قبل گفتیم، به الهیات نزدیک می‌شود ولی خیلی جاها می‌تواند از منظر تاریخی برون‌دینی نگاه کند. اینها جلساتی را داشتند، گفت‌وگوهایی را داشتند، آثاری را منتشر می‌کردند و به نظر من خوب است که ما درباره این دین‌پژوهی که در دهه پنجاه شکل گرفت مطالعه کنیم.

بعد، یک وقفه‌هایی بوده احتمالاً به خاطر حوادث سیاسی یا هر چیز دیگر که ما در دهه ۱۳۷۰ می‌بینیم دوباره بازگشتی به دین‌پژوهی صورت می‌گیرد، طبعاً خب حوادث سیاسی دخالت داشته‌اند. مثلاً اینکه ما بخواهیم با غربی‌ها بیشتر آشنا بشویم و ببینیم آنجا چه خبر است، کم‌کم به ایده گفتگوی تمدن‌ها منجر می‌شود که به خصوص در زمان آقای خاتمی خیلی در موردش صحبت می‌شد. آن زمان که مرکز گفتگوی تمدن‌ها شکل گرفت، تقریباً هم‌زمان بود با شروع مطالعه برون‌دینی در بین تعدادی از طلاب قم در دانشگاه ادیان که آن زمان اسمش مرکز ادیان و مذاهب بود. بعد منجر شد به تاسیس دانشگاه ادیان و مذاهب در دهه ۱۳۸۰ که در رشته‌های مختلف مدرک می‌دهند و روز به روز در حال گسترش هستند. در این دانشگاه، علاوه بر اینکه ادیان شرقی و ادیان ابراهیمی را داریم، رشته دین‌پژوهی را هم داریم که در آن درس‌هایی مثل فلسفه دین، جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین و انسان‌شناسی دین به دانشجویان یاد داده می‌شود و رساله‌هایشان هم خیلی بعدها رنگ و بوی مطالعات دین‌پژوهانه را دارد. البته این را هم بگویم که ما مطالعات ادیان را به عنوان یکی از گرایش‌های رشته الهیات داشته‌ایم، فکر می‌کنم قبل از انقلاب بوده و بعد از انقلاب هم این را داشته‌ایم که ادیان مختلف ضمن چند واحد مطالعه می‌شده. در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری، هم در دانشگاه‌های دولتی و دانشگاه آزاد، وجود داشته و تا الان هم ادامه پیدا کرده است.

در رابطه با آثاری هم که راجع به ادیان مختلف هست، ما خیلی متکی به ترجمه هستیم. ترجمه به این معنا که یا کتاب‌ها و مقاله‌هایی را ترجمه کرده‌ایم یا اینکه ترجمه‌هایمان در روش‌ها و رویکردها و مفاهیم خیلی وابسته به مفاهیم غربی بوده است. البته افراد زیادی سعی کرده‌اند در این باره نظریاتی بدهند، اما خب به نظر من خیلی نویاست. بیشترین چیزی که الان در ایران در آن فعالیت می‌شود، که البته با توجه به فضای جهانی تعجبی هم ندارد، حوزه مطالعات اجتماعی است. یعنی اینکه می‌شود گفت در یکی دو دهه اخیر، افرادی هستند که در مورد خود جامعه شیعی کار می‌کنند و اینکه دارد در جامعه شیعی چه اتفاق‌هایی می‌افتد. که نمونه‌هایش را در آثار آقای مهدی سلیمانی، آقای محسن حسام‌مظاہری و افراد دیگری که به نسل جدیدی از دین‌پژوهان، تعلق دارند، مشاهده می‌کنیم.



- در رابطه با مطالعات اجتماعی، نمونه‌ای که به ذهن من می‌رسد مسأله زنان است که می‌دانم در کارها و علایق شما هم بوده. این مطالعاتی که راجع به وضعیت زنان در جامعه اسلامی یا به طور خاص در جامعه ایران می‌شود به دین‌پژوهی متعلق است یا به مطالعات تئولوژیک؟

- این هم باز سؤال خیلی خوب و مرتبطی است: مطالعات زنان و وضعیت زنان در جهان اسلام، به چه صورت است؟ ما آثاری را داریم که منظرشان برون دینی است مثل کتاب‌هایی که خیلی از خاورشناسان نوشته‌اند. مثلاً کتاب «زنان در قرآن» با عنوان انگلیسی Women In the Quran که توسط «باربارا استواسر» نوشته شده، حضور زنان را در قرآن بررسی کرده و نخواستہ از آن نتیجه الهیاتی بگیرد. یا مثلاً در ایران، خانم فاطمه صادقی کتاب‌هایی در زمینه زنان و اسلام دارند از جمله «جنسیت در آرای اخلاقی از قرن سوم پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری» که در این کتاب، وضعیت زنان را بررسی می‌کنند و اینجا قرار نیست ادعای خاصی داشته باشند در مورد اینکه یک مسلمان واقعی در مورد زنان چه فکری می‌کند یا برای زنان چه کار می‌کند، بلکه دارند یک گزارشی می‌دهند. خب این منظرش دین‌پژوهانه است اما کسانی را هم داریم مثل امینه ودود، اسماء بارلاس یا فاطمه مرنیسی و ...

- خانم‌هایی که به عنوان مفسران فمینیستی قرآن مطرح می‌شوند.

- بله، و همین‌طور رفعت حسن و خیلی‌های دیگر که می‌گویند وضعیت زنان، آن‌گونه که باید باشد نیست، و ما می‌گوییم که منظر عادلانه به این صورت باید باشد. اینها هم مثل همان نوآندیشان مسلمانی که اشاره کردیم، جزء دسته الهیات قرار می‌گیرند و نه دین‌پژوهی. بنابراین درست است که اینها از یافته‌های دین‌پژوهان استفاده می‌کنند که مثلاً ببینند زنان از نظر تاریخی چه وضعیتی داشته‌اند یا مثلاً رویکرد هرمنوتیکی به چه صورت باید باشد یا این قبیل بحث‌ها، اما چون این برایشان مهم است که مسلمان خوب چه مسلمانی است؟ یا مثلاً اسلام عادلانه به چه صورت است؟ ما این سؤال را در الهیات و کلام پاسخ می‌دهیم نه در دین‌پژوهی برون دینی.

- من فکر می‌کردم فاطمه مرنیسی را باید از کسانی مثل ودود یا بارلاس جدا کرد، چرا فاطمه مرنیسی را هم در دسته نگرش تئولوژیک قرار می‌دهیم؟

- برداشت من از فاطمه مرنیسی این است که او هم ضمن اینکه دارد به یک سیری اشاره می‌کند، می‌خواهد نشان دهد که این اسلامی که الان در دست ماست و آن تصویری که ما در مورد زنان در اسلام داریم، آن چیزی نیست که در اسلام اصیل و اسلام سره مد نظر بوده بلکه یک تصویر منحرف شده است و ما اگر بخواهیم به آن اصلش برگردیم، یک منظر عادلانه‌تری را پیدا می‌کنیم ...



- در واقع شما به نوعی کسانی را که علاقه‌مند به اصلاح و بازاندیشی هستند، به خاطر اینکه یک تصویر ایده‌آل از اسلام در ذهن‌شان دارند، از دین‌پژوهان جدا می‌کنید یعنی این فرد دیگر نمی‌تواند یک دین‌پژوه باشد چون یک تصویر ایده‌آل در ذهنش دارد و می‌خواهد که افراد به آن تصویر برگردند.

- بله، در واقع به نوعی مخاطبش مسلمان‌ها هستند، مسلمان‌ها را دعوت می‌کند که بیایید با این تصویر منطبق باشید.

- بسیار عالی. من یک سؤال را به عنوان سؤال آخر می‌خواهم بپرسم چون فکر می‌کنم که خیلی وقت شما را گرفتم، آن هم در واقع متمرکز بر آثار خود شما در حوزه دین‌پژوهی است. اگر ممکن است کمی درباره آثارتان در این حوزه برای ما توضیح دهید.

- کارهای من کمی متنوع است. رساله دکتری‌ام در سال ۲۰۱۷ در انتشارات دانشگاه بلومزبری لندن، با عنوان Paul's letters and the construction of the European self «نامه‌های پولس و ساخت خویشتن اروپایی» منتشر شد که آنجا در سیر تفسیر رساله‌های پولس به سه متن از رساله‌های پولس در دوران مدرن پرداختم و این‌که چه مقوله‌بندی‌هایی در این تفاسیر وجود داشته، چه پیش‌فرض‌هایی وجود داشته که می‌شد وجود نداشته باشد و اگر وجود نمی‌داشت این سؤالات از متن پرسیده نمی‌شد یا اگر این سؤالات پرسیده نمی‌شد، پاسخ‌های متفاوتی به متن داده می‌شد. اما بعدش به خصوص اینکه چون من در ایران زندگی می‌کردم و به دغدغه‌های جامعه مسلمان توجه داشتم از همان reception history، که در رساله دکتری‌ام استفاده کرده بودم، در خوانش متون دینی استفاده کردم تا ببینم که سیر تفاسیر چه چیزی را نشان می‌دهد و این‌که پیش‌فرض‌ها و مقوله‌ها، به خصوص مقوله‌های مدرن وقتی تأثیر می‌گذارد، باعث چه تحولی در تفاسیر مدرنیستی می‌شود. این باعث انتشار یکی دو مقاله به فارسی در مورد زنان شد.

بعدتر مشخصاً روی بدن مسلمانان تمرکز کردم، یعنی اینکه تصویری که متفکران مدرنیستی مسلمان از بدن داشتند چه بوده؟ و بدن اجتماعی، بدن جنسی و بدن دینی و همه اینها چگونه دیده می‌شده و قرار بوده چه نسخه‌هایی برایش پیچیده شود؟ که این به انتشار سه مقاله به انگلیسی منجر شد و بعد هم پروژه‌ای که به تازگی تمام کردم، البته فکر می‌کنم زمانی که این گفتگو منتشر شود به انتشار کتاب خیلی نزدیک خواهیم بود، کتابی است در مورد روش‌های تفسیری مدرن متون مقدس که در آنجا روش‌های تفسیری مدرنی که در مطالعات کتاب مقدس وجود داشته را معرفی می‌کنم، کتاب‌هایی که از قرن هجدهم به این سو وجود داشته و ضمن آن به این هم اشاره می‌کنم که آیا ما می‌توانیم این روش‌ها را در مطالعه قرآن به کار ببریم یا نه. یعنی این روش‌های مدرن در قرآن‌پژوهی جواب می‌دهند یا نه. اگر جواب می‌دادند و کسی انجام می‌داده، سعی کرده‌ام آن را معرفی کنم و اگر هم تا حالا انجام نشده، اما به نظر من جواب می‌داده، خودم سعی کنم که این کار را انجام بدهم و نمونه‌هایی را در آنجا معرفی می‌کنم. مدت‌ها بود که من برای این کتاب برنامه‌ریزی کرده



بودم که بتوانم برای جامعه فرهنگی ایرانی آماده کنم و خیلی خوشحالم که موفق شدم در ایام قرنطینه کرونا روی آن خیلی کار کنم. ان شاءالله که همیشه سلامتی باشد، ولی خب این هم در قرنطینه به سرانجام رسید و امیدوارم که مخاطبان بتوانند ارتباط خوبی با آن برقرار کنند.

_ بسیار عالی. من یک بار دیگر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید تشکر می‌کنم. گفت‌وگوی بسیار دلنشین و مفیدی برای من بود؛ امیدوارم که برای مخاطبان عزیزمان هم همین‌طور بوده باشد. ممنونم.
_ خواهش می‌کنم. من هم ممنونم. خیلی از این گفتگو خوش‌وقت شدم و برای شما و شنوندگان و بینندگان‌تان آرزوی سلامتی دارم.

